

## **An Examination of Jurisprudential Principle of Deceiving the Uninformed Person as Haram**

**Akbar Mahmoudi**

Assistant professor at al-Mustafa University, Qom, Iran.

mahmoodiakbar24@gmail.com

### **Abstract**

Deceiving the Uninformed Person (Taqrir Jahil) is forbidden, either with the concealment of the truth or expressing something against it - if specific conditions exist and this is one of the famous jurisprudential principles that has been mentioned and cited in various cases and even in the novel issues of jurisprudence. However, But all its aspects have not been elaborated in a centralized independent work. This paper, for the first time, through descriptive-analytical research methodologies and library documents, examines and clarifies the contents, argument of the jurisprudence (Qur'anic verses, narrations, reason, jurisprudential rules and the application of some arguments) and the scope of this principle so that the jurists' attention can be taken seriously in jurisprudential inference. Some jurisprudential principles, such as principle of Tasbib (wasting) as forbidden, the necessity of uninformed person in giving, the necessity of guidance of the uninformed person, the denial of Gharar (uncertainty), the concealment of the truth and the relying on sin, can be evidence or proof for the validity of this jurisprudential principle. This is a propositional rule that includes the general jurisprudential ruling and covers all or most of the jurisprudential topics and is applicable to minor cases. Therefore, in some cases, not taking exception will not disrupt its accuracy or even its generality since all the principles including jurisprudential and non- jurisprudential take exceptions in some cases.

### **Keywords**

Taqrir, Jahil, Iqra', being uninformed about reality, Izlal, the reason for ignorance, jurisprudential principle.



## بررسی قاعده فقهی حرمت تغیر جاهل

اکبر محمودی\*

### چکیده

تغیر جاهل - چه با کتمان حقیقت و چه با اظهار خلاف آن - در صورت وجود شرایط مشخص، حرام است و این از قواعد فقهی مشهور است که در موارد گوناگون و حتی در مسائل مستحدثه، مورد اشاره و استناد قرار گرفته، ولی همه جوانب آن - در یک اثر مستقل و متمرکز - به شکل تفصیلی بررسی نشده است. این مقاله برای نخستین بار با روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و اسناد کتابخانه‌ای، مفاد، ادله حجیت (آیات، روایات، عقل، قواعد فقهی و اطلاق برخی ادله) و قلمرو این قاعده را بررسی و روشن می‌سازد تا مورد توجه جدی فقها در استنباط فقهی قرار گیرد. برخی قواعد فقهی همچون حرمت تسبیب به حرام، وجوب اعلام جاهل در اعطاء، وجوب ارشاد جاهل، نفی غرر، حرمت کتمان حقیقت و حرمت اعانه بر گناه، می‌توانند دلیل یا شاهی بر صحت این قاعده فقهی باشند. این قاعده گزاره‌ای است که شامل حکم فقهی کلی بوده و همه یا بیشتر باب‌های فقه را پوشش می‌دهد و قابل تطبیق بر موارد جزئی است و از همین رو، استثناءپذیری آن در برخی موارد اختلالی در صحت و حتی کلیت آن ایجاد نخواهد کرد؛ زیرا همه قواعد - اعم از فقهی و غیر فقهی - در برخی موارد، استثناء می‌پذیرند.

### کلیدواژه‌ها

تغیر، جاهل، اغراء، جهل به واقع، اضلال، اغرای به جهل، قاعده فقهی.



## مقدمه

قاعده حرمت تغریر جاهل، از قواعد مهم فقهی است که در بسیاری از ابواب فقه و حتی برخی مسائل نوپدید به کار برده می‌شود و بسیاری از قواعد فقهی - مانند حرمت تسبیح به حرام، و خوب اعلام جاهل در اعطاء، و خوب ارشاد جاهل، نفی غرر، حرمت کتمان حقیقت و حرمت اعانه بر گناه - آن را پشتیبانی می‌کنند.

به رغم انتشار آثار فراوان درباره قواعد فقهی و اشاراتی کوتاه درباره این قاعده، تاکنون، اثر مستقلی در بررسی این قاعده به رشته تحریر در نیامده؛ در حالی که به آن در موارد گوناگون استناد می‌شود. بنابراین، اهمیت این قاعده - به ویژه در مسائل نوپدید که در آن‌ها به قواعد فقهی زیاد استدلال می‌شود - و نبود اثر علمی مستقل و متمرکز در این باره، بهترین دلیل بر اهمیت و ضرورت نگارش این مقاله است.

این مقاله با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی، هدف بنیادی و اسناد کتابخانه‌ای به بررسی مفاد، ادله حجیت (آیات، روایات، عقل، قواعد فقهی و اطلاق برخی ادله)، قلمرو و دیگر مسائل مرتبط با این قاعده می‌پردازد.



فقه

سال بیست و ششم، شماره سوم (پیاپی ۹۹)، پاییز ۱۳۹۸

## چیستی تغریر جاهل

تغریر، مصدر باب تفعیل از ریشه «غرر» است که در لغت به معنای «حَمَلُ النَّفْسِ عَلَی الْعَرَّارِ» (جوهری، ۱۴۲۹ق: ص ۷۷۰) - یعنی وادار کردن شخصی بر ارتکاب خطر - آمده است. واژه اغراء که گاه به جای تغریر به کار برده می‌شود نیز مصدر باب افعال از ریشه «غری» است که در لغت به معنای الصاق، کشانیدن و نگاه داشتن ذکر شده است (راغب، ۱۴۲۷ق: ص ۶۰۶). جاهل، اسم فاعل و بر وزن فاعل از ریشه «جهل» است که در لغت، خلاف عالم و علم (رازی، ۱۳۸۷: ص ۱۹۷) و به معنای نادان و خطاکار بیان شده است (فیومی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۱۳).

در علم کلام اسلامی نیز قاعده‌ای با عنوان «قیح اغراء به جهل» وجود دارد که معنا و مقصود آن این است که بر خدا قبیح است که انسان را در جهل به مسائل اعتقادی یا

فقهی باقی بگذارد و یا در این مسائل، خلاف حقیقت را به انسان نشان دهد (متقی نژاد، ۱۳۹۷: ص ۱۳۹). بر اساس این قاعده کلامی، وجوب لطف خدا بر بشر، لزوم تکلیف خدا بر بشر، ضرورت فرستادن پیامبران برای هدایت بشر، ضرورت نصب امامان، حتمی بودن عصمت پیامبران و امامان، دلالت اعجاز بر راستگویی پیامبران و ... به اثبات می رسد. این قاعده بر ادله زیادی - از جمله قاعده سنخیت علت و معلول، قاعده حسن و قبح عقلی و قاعده امتناع نقض غرض - استوار است.

منظور از قاعده فقهی حرمت تغریر جاهل - در راستای همان معنای لغوی آن - این است که شخصی، فرد دیگری را - با کتمان حقیقت یا اظهار خلاف آن - به ارتکاب حرام و گناه بکشاند. بر اساس این تعریف، فرد دیگر نسبت به حقیقت جهل دارد و سبب قرار گرفتن او در این جهل همان شخصی است که حقیقت را کتمان کرده و از او پنهان داشته است و یا خلاف حقیقت را برای او اظهار کرده است، بنا بر این، اگر آن فرد حرام واقعی و گناهی را انجام داده، به جهت جهلی است که حاصل کتمان یا اظهار خلاف توسط این شخص است. البته، شاید آن فرد با وجود علم به حرمت و معصیت باز هم مرتکب حرام و گناه می شد؛ ولی در صورت وجود شرائط، نفس عمل شخص کتمان کننده حقیقت یا اظهار کننده خلاف آن، حرام بوده و گناه به شمار می رود؛ زیرا مقدمه ارتکاب حرام و گناه است و مقدمه حرام و گناه نیز حرام و گناه است.

جهل در این قاعده، هم شامل جهل مرکب می شود و هم جهل بسیط، یعنی چه شخص جاهل نداند که حقیقت را نمی داند (جهل مرکب) و چه بداند که حقیقت را نمی داند (جهل بسیط)، تغریر او حرام است؛ زیرا مهم افکندن او به وادی حرام و گناه است و علم او به جهلش، علم به حرمت و گناه نیست، بلکه تنها علم به حقیقت است و حقیقت شامل حرمت و گناه می شود. همچنین جهل در این جا دربرگیرنده جهل نسبت به احکام - اعم از احکام تکلیفی و وضعی - و جهل نسبت به موضوعات نیز می شود (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۲؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۰۱).



## قاعده فقهی بودن حرمت تغریر جاهل

قواعد فقه یا فقهی، گزاره‌ها و قضایایی هستند که شامل حکم فقهی کلی بوده و همه یا بیشتر باب‌های فقه را پوشش داده و قابل تطبیق بر موارد جزئی هستند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ص ۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ص ۱۱؛ زامل، ۱۴۲۲ق: ص ۱۲؛ سدلان، ۱۴۱۷ق: ص ۱۳). قاعده حرمت تغریر جاهل نیز همین گونه است؛ چراکه گزاره‌ای است که در آن حکم تکلیفی حرمت بر موضوع تغریر جاهل حمل شده و در بسیاری از ابواب فقه جریان داشته و قابلیت انطباق بر مصادیق جزئی فراوانی دارد، پس این یک قاعده فقهی است، همچنان که برخی از فقها بدان تصریح کرده‌اند (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۲؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۰۰).

استثنای چند مورد از یک قاعده به صحت و حتی کلیت آن لطمه‌ای نخواهد زد؛ چرا که در میان دانشمندان اسلامی و بنا بر قاعده «ما من عام إلا و قد حُصَّ» (مظفر، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ص ۱۵۴) مشهور است که هر عامی تخصیص و تبصره می‌پذیرد. قاعده حرمت تغریر جاهل نیز از این قاعده مستثنا نبوده و تبصره می‌پذیرد و اگر استثنای چند مورد از یک قاعده فقهی یا هر قاعده دیگر سبب اخلال در کلیت و صحت آن شود، دیگر هیچ قاعده کلی و صحیحی در جهان وجود نخواهد داشت؛ در حالی که عقلای جهان چنین چیزی را انکار کرده و به برخی از قواعد عام کلی اذعان دارند.

## مستندات حرمت تغریر جاهل

مدارک فراوانی - اعم از دلائل و شواهد - برای حرمت تغریر جاهل وجود دارد که در ذیل به بررسی برخی از مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود.

### ۱. آیات

برای حرمت تغریر جاهل می‌توان به اطلاق برخی از آیات مانند آیه شریفه «وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ» (انعام: ۱۱۹)، «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن



فقه

اَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (انعام: ۱۴۴) و آیه کریمه «لِيُحْمَلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (نحل: ۲۵) و همچنین آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان: ۶) استناد کرد؛ زیرا در این آیات اضلال مورد نکوهش قرار گرفته و وعده عذاب دردناک برای آن داده شده و تغیر جاهل به حقیقت نیز نوعی اضلال به شمار می‌رود؛ چراکه سبب می‌شود فرد غرض شارع را تفویت کرده و از مسیر صلاح منحرف شود و به مسیر تباهی و فساد بیافتد و از همین رو، ذیل مفهوم اضلال قرار می‌گیرد و نکوهش و وعده عذاب دردناک الهی شامل آن نیز می‌شود و بر این اساس، باید حرام باشد.

برخی از مفسران، اضلال را به راهنمایی دیگران بدون علم (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴: ص ۵۵۲ و ۵۸۲)، گمراه کردن از حقیقت (شیخ طوسی، ۱۹۹۱م، ج ۶: ص ۳۷۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶: ص ۵۴۹) و اظهار خلاف واقع (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۸: ص ۴۹۱) تفسیر کرده‌اند.

گمراه کردن انسان از حقیقت و اظهار خلاف واقع نسبت به انسان که در کلمات مفسران و در ذیل این آیات بیان شده است، یکی از اقسام تغیر جاهل است که در توضیح قاعده بدان پرداخته شد، بنا بر این، آیات شریفه پیش گفته، فی الجمله، می‌تواند مدرک برای قاعده حرمت تغیر جاهل باشند.

## ۲. روایات

احادیثی که برای حرمت تغیر جاهل مورد استناد قرار می‌گیرد، به چند دسته تقسیم می‌شوند که به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

### گروه اول: اخبار وجوب بیان نجاست روغن به خریدار

در برخی از روایات از امام صادق علیه السلام درباره روغنی که در آن موش - خانگی یا صحرائی - افتاده سؤال شده و امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: اگر روغن جامد بود، موش و اطراف آن برداشته شده و قابل خوردن است و اگر مایع بود، تنها برای





روشنایی قابل استفاده است و اگر به کسی فروخته شود، باید به او اعلام شود که موش در آن افتاده تا آن را نخورد و تنها برای روشنایی استفاده کند. این روایات به شرح ذیل است.

۱. ابوبصیر نقل کرده که از امام صادق علیه السلام درباره موش خانگی که در چربی یا روغن می افتد و می میرد سؤال کردم و او فرمود: اگر جامد بود، موش و اطراف چربی و روغن برداشته و بقیه خورده می شود و اگر مایع بود، از آن برای روشنایی استفاده کن و هنگامی که آن را می فروشی به خریدار اعلام کن (شیخ طوسی، ۱۳۶۵ ش، ج ۷: ص ۱۲۹).

۲. معاویه بن وهب و دیگران از امام صادق علیه السلام درباره موش صحرائی که در روغن مرده، پرسیده که نظر شما درباره فروش آن چیست؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: آن را بفروش و به خریدار آن بگو تا تنها برای روشنایی از آن استفاده کند (همان).

۳. اسماعیل بن عبد الخالق نقل کرده که سعید اعرج سمان از امام صادق علیه السلام - در حالی که من نیز حاضر بودم - از روغن، چربی و عسلی سؤال کرد که موش خانگی در آن افتاده و مرده، حال چه باید کرد؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند که روغن را تنها به کسی بفروش که به او این مسئله را بگویی تا تنها برای روشنایی بخرد؛ نه برای خوردن. چربی اگر مایع بود، همین گونه است و اگر جامد بود و موش خانگی در بالای آن بود، زیر و اطرافش برداشته می شود و بقیه مشکلی ندارد. عسل نیز اگر جامد بود، همین گونه عمل شود (حمیری، ۱۴۱۳ ق: ص ۱۲۸).

۴. معاویه بن وهب نقل کرده که به امام صادق علیه السلام درباره موش صحرائی که در چربی یا روغن یا عسل، مرده سؤال کردم و ایشان فرمودند: در چربی و عسل، موش صحرائی و اطراف آن برداشته می شود و در زیت برای روشنایی استفاده می شود و امام درباره فروش آن روغن نیز فرمودند: آن را می فروشی و به خریدار می گویی تا تنها برای روشنایی از آن استفاده کند (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱: ص ۸۵).

از فرمان امام صادق علیه السلام به اعلام مشتری روغن مایع از سوی فروشنده به افتادن موش در آن و تأکید بر مصرف روغن در روشنایی، برداشت می شود که تغزیر جاهل به نجاست روغن حرام است و گرنه هیچ دلیلی بر دستور امام صادق علیه السلام بر اعلام مشتری

جاهل از سوی بایع عالم وجود ندارد، پس وجوب اعلام دلیل بر حرمت تغیر جاهل است؛ زیرا موش و روغن در اینجا هیچ خصوصیتی ندارند و شامل هر چیز نجس و متنجس می شود (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۰۰)؛ چرا که ملاک حکم در این جا نجاست و تنجس است که سبب حرمت خوردن چیزی می شود که منفعت اصلی آن خوردن است (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ص ۷۳)، همچنان که در این احادیث از خوردن نیز نهی شده و بنا بر این، می توان - با الغای خصوصیت - به حرمت تغیر جاهل دست یافت؛ چنان که حرمت آن در موارد دیگر شاهد بر این نکته است.

### گروه دوم: اخبار حرمت فتوای بدون علم

از دسته دیگری از احادیث می توان حرمت فتوای بدون علم را برداشت کرد که این گروه از احادیث بر چند قسم اند: بعضی از آنها از فتوادادن بدون علم نهی می کنند که عبارتند از:

۱. مفضل بن [مز] [یز] [ید] از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: تو را از دو خصلتی که در آن هلاک مردان است، نهی می کنم: نهی می کنم از این که خدا را به باطل پرستی و مردم را به چیزی که نمی دانی فتوا دهی (برقی، ۱۳۷۱ق: ص ۲۰۴؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۴۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۳ق: ص ۵۲).

۲. عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده که از امام صادق علیه السلام درباره هم نشینی با اصحاب رأی سؤال کردم و ایشان فرمودند: با آنان هم نشینی کن؛ ولی از دو خصلتی که مردان به واسطه آنها نابود می شوند، پرهیز: (۱) این که به چیزی از رأی خودت دیانت بورزی و (۲) بدون علم، فتوا صادر کنی (برقی، ۱۳۷۱ق: ص ۲۰۵).

۳. عبیده سلمانی از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: ای مردم! از خدا بترسید و مردم را به چیزی که نمی دانید، فتوا ندهید (حناط، ۱۴۰۵ق: ص ۳۸-۳۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۶: ص ۲۹۵).

در برخی دیگر از احادیث آمده که کسی که مردم را بدون علم فتوا دهد، مورد نفرین فرشتگان زمین و آسمان قرار خواهد گرفت که عبارتند از:







۱. موسی بن بکر از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را بدون علم فتوا دهد، فرشتگان زمین و آسمان او را نفرین می کنند (برقی، ۱۳۷۱ق: ص ۲۰۵).
  ۲. اسماعیل بن زیاد از امام صادق از امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: کسی که بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را نفرین می کنند (همان).
  ۳. أبوعبیده حذاء از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را بدون علم و هدایت از خدا فتوا دهد، فرشتگان رحمت و عذاب او را نفرین می کنند (همان؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۴۲ و ج ۷: ص ۴۰۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶: ص ۲۲۳).
  ۴. حسین بن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را نفرین می کنند (برقی، ۱۳۷۱ق: ص ۲۰۵).
  ۵. ابوعبیده حذاء از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را بدون علم و هدایت از خدا فتوا دهد، فرشتگان رحمت و عذاب او را نفرین می کنند و گناه عمل کننده به فتوا به او برمی گردد (همان؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۴۲ و ج ۷: ص ۴۰۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶: ص ۲۲۳).
- بنا به مفاد برخی دیگر از روایات، گناه کسی که از سر عدم آگاهی به فتوایی عمل کند که بدون علم صادر شده، بر گردن فتوادهنده خواهد بود. این دسته روایات عبارت اند از:
۱. زین الدین عاملی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را بدون علم فتوا دهد، گنااهش بر او خواهد بود (عاملی، ۱۴۰۹ق: ص ۲۸۱).
  ۲. ابن شبرمه از امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: کسی که مردم را بدون علم فتوا دهد - در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نمی داند - هم خودش نابود شده و هم دیگران را نابود خواهد کرد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۴۳).
- در برخی احادیث نیز آمده که کسی که بدون علم فتوا دهد هم خودش گمراه است

و هم دیگران را گمراه می‌کند. برخی از مهم‌ترین این احادیث عبارتند از:

۱. نعمان تمیمی از رسول اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: خدا علم را از مردم جدا نمی‌کند، بلکه علم را با مردن علما می‌گیرد تا این که عالمی باقی نماند و مردم جاهلان را به‌عنوان رؤسای خودشان انتخاب کنند و آنان بدون علم فتوا داده و گمراه شوند و گمراه کنند (تمیمی، ۱۳۸۳ق، ج: ۱، ص: ۹۶).

۲. محمد أحسانی از نبی اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را بدون علم فتوا دهد، آن چیزی که از دین تباہ می‌کند، بیشتر از آن چیزی است که سامان می‌دهد (أحسانی، ۱۴۰۳ق، ج: ۴، ص: ۶۵).

۳. محمد أحسانی از پیامبر اعظم ﷺ نقل کرده که فرمود: کسی که مردم را فتوا دهد در حالی که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نمی‌داند، هم خودش نابود شده و هم دیگران را نابود می‌کند (همان: ص: ۷۵).

۴. محمد کراجکی از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: همانا خدا علم را از مردم جدا نمی‌کند؛ ولی علم را با مردن علما می‌گیرد تا این که عالمی باقی نماند و مردم جاهلان را به‌عنوان رئیس خودشان انتخاب کرده و از آنان سؤال شده و بدون علم فتوا داده و در نتیجه هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌کنند (کراجکی، ۱۴۱۰ق، ج: ۲، ص: ۱۰۸).

همه این احادیث بر حرمت فتوا بدون علم و اطلاع دلالت دارند. دلیل حرمت فتوا دادن بدون علم - افزون بر این که فتوای بدون علم، به جهت افترا بر خداوند، ذاتاً حرام است - تغریر و اغرای عاملان به فتواست و از همین رو، فتوا بدون علم، نوعی تسیب به حرام و تغریر جاهل است و از این جهت نیز حرام است (شیخ انصاری، ۱۴۲۰، ج: ۱، ص: ۷۴؛ خوئی، ۱۳۷۷ق، ج: ۱، ص: ۱۹۲-۱۹۳).

### گروه سوم: اخبار عدم جواز بیع خمیر آمیخته با آب نجس

در برخی از اخبار آمده که خمیر آمیخته با آب نجس دفن می‌شود و فروخته نمی‌شود. برای نمونه، ابن ابی عمیر از برخی از اصحابش نقل کرده که از امام صادق ﷺ درباره





خمیری که با آب نجس مخلوط شده سؤال شد و او فرمود: دفن می‌شود و فروخته نمی‌شود (طوسی، ۱۳۶۳، ج: ۱، ص: ۲۹ و ۱۳۶۵، ج: ۱، ص: ۴۱۴).

دفن کردن و عدم فروش خمیر آمیخته با آب نجس که در این حدیث ذکر شده، واجب نیست، بلکه یک راه کار ارشادی است و علت آن نیز این است که با این کار به دست دیگری نمی‌افتد تا آن را بخورد و اکلی متنجس اتفاق بیافتد که حرام است. بنا براین، اگر بتوان از این خمیر در راه حلال بهره برد، اشکالی در استفاده از آن وجود ندارد و به بیان دیگر، خمیر در این جا موضوعیتی ندارد و می‌شود الغای خصوصیت کرد. غرض امام صادق علیه السلام این است که تغیر جاهل صورت نگیرد و کسی توسط آن مرتکب حرام - یعنی خوردن متنجس که از منافع اصلی خمیر است - نشود، از این رو، امکان تعمیم آن وجود دارد.

**گروه چهارم: اخبار جواز فروش خمیر آمیخته با شراب یا نبیذ به کافر، پس از بیان** احادیث دیگری وجود دارند که در آن‌ها از فروش خمیر آمیخته با شراب یا نبیذ به کافران - مانند یهود و نصاری - سؤال شد و معصوم نیز فرمود که در صورت اعلام و اخبار نجاست خمیر به آنان، فروش آن اشکالی ندارد. به عنوان نمونه، زکریا بن آدم نقل کرده که از امام رضا علیه السلام درباره قطره شراب یا نبیذی که در خمیر یا خون افتاده، سؤال کردم و ایشان فرمودند: فاسد شده است. گفتم که به یهود و نصاری بفروشم و به آنان بگویم؟ امام فرمود: بله برای آنان بیان کن؛ زیرا آنان نوشیدن آن را حلال می‌دانند. گفتم: حکم فقاع نیز اگر در چیزی از آن بیافتد، همین است؟ و امام در پاسخ فرمودند: من کراهت دارم که آن را در چیزی از غذای من که افتاده بخورم (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۶، ص: ۴۲۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج: ۱، ص: ۲۷۹ و ج: ۹، ص: ۱۱۹).

شیخ صدوق که بنا به روال معمول، متون حدیثی را در آثار فقهی‌اش آورده نیز همین مطلب را بیان کرده و می‌نویسد: اگر شراب یا نبیذی در خمیری بیافتد، فاسد شده و اشکالی ندارد که آن را به یهود و نصاری - پس از این که این مسئله را به آنان گفتی - بفروشی، فقاع نیز همین گونه است (شیخ صدوق، ۱۴۱۵، ج: ۳۶).

از مفهوم حدیث استفاده می‌شود که فروختن خمیر آمیخته به شراب یا نبیذ به مسلمان حرام است و حتی فروختن آن به کافر (یهود و نصاری) در صورت عدم اعلام و بیان نجس بودن، حرام است و گرنه قید «تیین» در جواز فروش ذکر نمی‌شد. البته، از آن جا که یهود و نصاری نوشیدن شراب و نبیذ را حلال می‌دانند، اشکالی در فروختن خمیر آمیخته با شراب و نبیذ به آنان نیست؛ ولی باید تبیین باشد تا تغیر جاهل رخ ندهد. خمیر آمیخته به شراب یا نبیذ، موضوعیتی ندارد و - با الغای خصوصیت - می‌توان در موارد مشابه، این حکم را تعمیم داد.

### ۳. اطلاق ادله حرمت ارتکاب محرمات

دلایل زیادی - از جمله آیات (معزی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶: ص ۴۲۰-۴۲۲؛ مرکز، ۱۳۹۱ش، ج ۱۰: ص ۵۷۷-۵۸۱)، اخبار (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵: ص ۲۵۲-۲۵۸؛ معزی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶: ص ۴۲۲-۵۱۷)، اجماع و عقل - بر حرمت ارتکاب و ایجاد محرمات دلالت دارند و اطلاق آن‌ها شامل ایجاد مباشر و ایجاد به تسبیب می‌شود (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۵). قوت این اطلاق به اندازه‌ای است که جز با دلیل معتبر خاص - که البته، یافت نشده - قابل دفع نیست. روایات لعن، نکوهش و وعده عذاب به کسانی که به ربادهنده و رباگیرنده (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ص ۲۷۴)، زناکننده و زنادهنده (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷: ص ۲۶۲)، رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده (شعیری، بی‌تا، ص ۱۵۶) کمک می‌کنند نیز مؤید این مطلب است.

در تغیر جاهل نیز شخصی که مرتکب اغراء و تغیر می‌شود، به صورت مباشر مرتکب حرام نمی‌شود؛ ولی سبب ارتکاب حرام شده و مرتکب غیرمباشر به‌شمار می‌رود. بنا براین، اطلاق ادله حرمت ارتکاب محرمات شامل تغیر جاهل نیز خواهد شد و بر این اساس، همان‌گونه که ارتکاب محرمات حرام است، تغیر جاهل نسبت به ارتکاب محرمات نیز حرام خواهد بود؛ زیرا ملاک تحقق حرام و تفویض غرض شارع است؛ چه به صورت مباشر باشد و چه به صورت غیرمباشر (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۶).



فقه



#### ۴. اطلاق ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر

دلایل فراوانی - از جمله آیات (مرکز، ۱۳۹۱، ج ۴: ص ۳۴۳-۳۴۴؛ معزی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۸: ص ۲۱۶-۲۱۷)، روایات (حزّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶: ص ۱۱۷-۱۲۶؛ معزی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۸: ص ۲۱۷-۲۵۶)، اجماع و عقل (نجفی، ۱۳۶۲ش، ج ۲۱: ص ۳۵۸) - دلالت بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دارند که اطلاق آن‌ها شامل موارد تفریر جاهل نیز می‌شود.

بر اساس نظر گروهی از فقها (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱: ص ۴۲۸) وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به علم تارک معروف و فاعل منکر به معروف یا منکر بودن نیست و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به جاهل به حکم و به‌ویژه جاهل مقصّر - با تحقق شرایط - واجب کفایی است.

تفریر جاهل در احکام با امر به معروف و نهی از منکر در تضاد است و به‌نوعی مخالفت با ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر است و بر این اساس، ترک واجب شمرده شده و ترک واجب حرام است، پس تفریر جاهل نیز حرام خواهد بود.

#### ۵. قاعده حرمت تسبیب به حرام

قاعده حرمت تسبیب به حرام از قواعد فقهی مشهور است (هاشمی، ۱۳۹۵: ص ۱۵۶؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۰۱) که بر ادله زیادی - از جمله اطلاق آیات و روایات حرمت ارتکاب و ایجاد حرام (معزی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶: ص ۴۲۰-۵۱۷) - استوار است.

مدلول و مفاد این قاعده آن است که ایجاد سبب و مقدمات برای وقوع حرام توسط دیگری حرام است (هاشمی، ۱۳۹۵: ص ۱۵۶). از مذاق شارع استفاده می‌شود که القای دیگران در حرام واقعی، حرام است (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۲)؛ زیرا احکام واقعی و ملاک‌های آن‌ها به علم مکلفین مقید نیستند و گرنه تصویب مستحیل یا باطل پیش خواهد آمد، پس مناط حرمت، تفویض غرض شارع با ایجاد مفسده و ترک مصلحت ملزمه است و این مناط در دو فرض مباشرت و تسبیب وجود دارد. بنا براین، مخالفت تکالیف الزامی به تسبیب، همانند مخالفت تکالیف الزامی به مباشرت حرام است (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۶).

در تغیر جاهل نیز نوعی تسبیب به حرام وجود دارد؛ زیرا شخصی که مرتکب تغیر و اغراء می‌شود، حقیقت را از فرد مقابل کتمان کرده و آن شخص به سبب جهل در گناه و حرام می‌افتد و چه بسا آثار وضعی گناه نیز گریبان‌گیر او شود، بنابراین قاعده، حرمت تسبیب به حرام و همه ادله آن بر حرمت تغیر جاهل دلالت دارند.

اگرچه قاعده حرمت تسبیب به حرام از ادله قاعده حرمت تغیر جاهل است؛ ولی از چند جهت با آن تفاوت دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. قاعده تسبیب به حرام به لحاظ قلمرو، گسترده‌تر از قاعده حرمت تغیر جاهل است؛ زیرا شامل تسبیب به حرام نسبت به عالم هم می‌شود، در حالی که قاعده حرمت تغیر جاهل، تنها اختصاص به جاهل داشته و شامل عالم نمی‌شود.
۲. شخص مسبب در قاعده تسبیب به حرام قصد یا علم به ارتکاب حرام از سوی فرد مقابل دارد؛ ولی در تغیر جاهل لزومی در آن نیست.

## ۶. قاعده وجوب اعلام جاهل در شیء عطا شده

قاعده «وجوب اعلام جاهل در شیء عطا شده» یکی از قواعد فقهی معروف است که با عبارت «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» شناخته می‌شود (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ص ۷۳؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۹۹). گاهی از این قاعده با عنوان «وجوب اعلام جاهل به شیء دارای خطر» نیز تعبیر شده است (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۹۹).

بر اساس این قاعده، اگر کسی چیزی را به شخصی بفروشد و آن چیز متنجس باشد و یا عیب و ایراد یا خطری داشته باشد، باید به خریدار که از آن اطلاعی ندارد، اعلام کند و ظاهر این است که این وجوب اعلام، نفسی است (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ص ۷۳؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۹۹).

فایده اعلام در این جا آن است که خریدار از مشکل جنس مورد معامله آگاهی یافته و یا از خریداری آن انصراف داده و غرری انجام نمی‌پذیرد و یا با وجود اطلاع از آن، اقدام به خرید آن کرده و آن را در راه حلال دیگری استفاده خواهد کرد. برای نمونه، اگر شخصی بخواهد روغن نجس شده‌ای را به فرد دیگری بفروشد، اشکالی در این





فروش نیست، ولی باید نجس بودن روغن را به خریدار اطلاع دهد که در صورت اطلاع یا آن را نمی‌خرد و غرری تحقق نمی‌یابد و یا با آگاهی از نجاست، آن را می‌خرد و در راه حلال - و برای مثال، برای روشنایی - از آن استفاده می‌کند. مستند این قاعده برخی از اخبار از جمله احادیث و جوب بیان نجاست روغن به خریدار از امام صادق علیه السلام است که در بحث روایات دلالت‌کننده بر حرمت تغیر جاهل ذکر شد. از این احادیث برداشت می‌شود که اگر انتفاع غالب در شیء عطا شده به جاهل، حرام باشد و به‌طور عادت دانسته شود که او بدون اعلام به حرام خواهد افتاد، باید معطی شیء این مطلب را به طرف مقابل اعلام کند (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج: ۱، ص: ۷۳).

قاعده و جوب اعلام جاهل در اعطاء از دلایل قاعده فقهی حرمت تغیر جاهل به‌شمار می‌رود، ولی - به دلایل زیر - به لحاظ قلمرو بسی محدودتر از آن است:

۱. قاعده حرمت تغیر جاهل همه مباحث فقهی را شامل می‌شود، در حالی که قاعده و جوب اعلام جاهل در اعطاء، به جایی اختصاص دارد که چیزی به شخص دیگری اعطا می‌شود؛ چه مبادله و دوطرفه باشد یا اعطای یک‌طرفه (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۹۹) و در موارد دیگر مجرا و موضوعیتی ندارد.

۲. قاعده حرمت تغیر جاهل، دربرگیرنده جهل به احکام و جهل به موضوعات می‌شود (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج: ۱، ص: ۱۹۲)، ولی قاعده و جوب اعلام جاهل در اعطاء، به جهل به موضوعات عنایت دارد (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۹۹).

## ۷. قاعده و جوب ارشاد جاهل

قاعده و جوب ارشاد (یا اعلام) جاهل بر عالم نیز از قواعد فقهی مشهور است. بر اساس این قاعده، راهنمایی و آگاهی‌بخشی جاهل به امور دینی - اعم از عقاید و احکام - در صورت وجود شرایط، واجب کفایی است (همان: ص ۳۴). این ارشاد به دو گونه است:

۱. ارشاد ابتدایی که بدون درخواست شخص جاهل و با حرکت ابتدا به ساکن شخص ارشاد‌کننده انجام می‌گیرد که ضوابط و شرایط آن نسبت به گونه دوم بیشتر و

البته، حساس تر است؛ زیرا قلمرو و وجوب آن محدودتر است. این نوع از ارشاد مرز باریک و ظریفی با امر به معروف و نهی از منکر دارد که نباید با آن خلط شود. ادله فراوانی از جمله آیه شریفه «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲)، تسالم فقها (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۵) و ادله وجوب تبلیغ احکام شرعی (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ص ۷۷)، بر وجوب آن دلالت دارند.

۲. ارشاد استرشادی که پس از درخواست شخص جاهل تحقق می‌یابد و بر اساس ادله فراوانی از جمله آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) واجب است؛ زیرا وجوب سؤال از دانایان، مستلزم وجوب پاسخ آنان است و گرنه فرمان لغو (بیهوده) پیش خواهد آمد که بر خدا قبیح و محال است.

واژه جهل در سیاق این قاعده، هم شامل جهل بسیط می‌شود و هم جهل مرکب و این قاعده ناظر به احکام شرعی و موضوعات مهم مثل جان، آبرو و فروج می‌شود (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۹؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۳۶).

ارشاد جاهل که از امور ارزشی و پسندیده در اخلاق و فقه است، در برابر تغییر جاهل که از امور ضد ارزشی و ناپسند است، قرار دارد و بنا بر این، وقتی ارشاد جاهل - بر اساس ادله و به صورت اجمالی - واجب باشد، در مقابل آن، تغییر جاهل نیز - به صورت اجمالی - حرام خواهد بود؛ زیرا وجوب یکی مستلزم حرمت دیگری است.

## ۸. قاعده نفی غرر

قاعده غرر یا نفی غرر از قواعد فقهی معروف است که به دلایل بسیار و از جمله، حدیث «نهی النبی ﷺ عن بیع الغرر» (هاشمی، ۱۴۰۶: ص ۸۴؛ تمیمی، ۱۳۸۳ق، ج ۲: ص ۲۱)، اجماع (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸: ص ۲۵۱؛ مراغی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ص ۳۱۱-۳۱۲)، عقل، بنای عقلا و سیره مسلمانان (مراغی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ص ۳۱۳) - استناد داده شده و در ابواب مختلف معاملات و به ویژه بیع، بدان تمسک می‌شود. در تخریر جاهل نیز گاهی غرر اتفاق می‌افتد و به عنوان نمونه، در جایی که شخصی روغن نجسی را به عنوان روغن پاک و سالم به دیگری می‌فروشد، نوعی غرر



فقه





در این معامله وجود دارد و خریدار از آن اطلاع ندارد. غرر در معاملات نوعی غش به حساب آمده و از گناهان کبیره است (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج: ۱، ص: ۱۴).

اگرچه در برخی موارد هم قاعده حرمت تغریر جاهل و هم قاعده نفی غرر قابلیت تطبیق دارند؛ ولی تفاوت‌هایی نیز دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. قاعده نفی غرر به امور جزئی نظر دارد، در حالی که قاعده حرمت تغریر جاهل به امور کلی و جزئی می‌پردازد، بر همین اساس، برای حرمت غش در معاملات استدلال می‌شود که موجب تغریر جاهل می‌شود (نجفی، ۱۳۶۲، ج: ۲، ص: ۱۱۲).

۲. قاعده حرمت تغریر جاهل در همه ابواب فقهی قابل جریان است؛ ولی قاعده نفی غرر در معاملات جریان دارد (مراغی، ۱۴۲۵ق، ج: ۲، ص: ۳۱۱).

۳. در قاعده حرمت تغریر جاهل، شخصی سبب ارتکاب گناه و خطای فرد دیگری می‌شود، اما در قاعده نفی غرر، فریب خوردن و زیان دیدن شخص دیگر مد نظر است. البته، مفهوم و معنای غرر در سیاق این قاعده می‌تواند اعم از غرر مادی / دنیوی و غرر معنوی / اخروی باشد، ولی مراد از غرر در این قاعده، غرر مادی و دنیوی است؛ نه غرر معنوی و اخروی.

## ۹. قاعده حرمت کتمان حقیقت

قاعده حرمت کتمان در زمره قواعد فقهی مشهور قرار دارد که شامل کتمان شهادت (گواهی)، کتمان علم و ... می‌شود و برای همه موارد می‌توان از عنوان «کتمان حقیقت» استفاده کرد. ادله فراوانی از آیات (سوره بقره، آیه ۴۲، ۱۴۶ و ۱۷۴؛ سوره آل عمران، آیه ۷۱ و ۱۸۷)، روایات (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج: ۲، ص: ۶۴-۸۱)، تسالم فقها، اجماع، عقل و ... برای صحت این قاعده ذکر شده است. البته، این قاعده مانند همه قواعد فقهی و غیر فقهی شرایطی دارد و در برخی موارد استثناء می‌پذیرد.

تغریر جاهل در بسیاری از موارد به وسیله کتمان حقیقت و علم انجام می‌شود؛ چرا که وقتی کسی علم به حرمت جان کسی دارد که دیگری قصد کشتن آن را دارد، حقیقت و علمی که در اختیار دارد را از شخص قصدکننده کشتن کتمان می‌کند و بنا

براین، قاعده حرمت کتمان و ادله آن دلیل مهمی برای قاعده حرمت تغریر جاهل خواهند بود.

#### ۱۰. قاعده حرمت اعانه بر گناه

قاعده حرمت اعانه بر گناه از قواعد فقهی مشهور است که بر شواهد و دلایل فراوانی - از جمله آیه شریفه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده: ۲)، اجماع (نراقی، ۱۴۲۱ق: ص ۷۵) و عقل (مراغی، ۱۴۲۵ق، ج: ۱، ص ۵۶۵) - استوار است. مراد از گناه در سیاق این قاعده، معصیت خدا با انجام حرام یا ترک واجب است.

در باره اشتراط قصد شخص مُعین به گناه شخص مباشر در تحقق اعانه بر گناه، میان فقها اختلاف نظر است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج: ۱، ص ۳۶۶). بر اساس قول به اشتراط قصد (مقدس، ۱۴۲۱ق: ص ۲۹۷)، این قاعده دلیل بر حرمت تغریر جاهل در جایی است که شخص مُعین قصد ارتکاب گناه مباشر را داشته باشد؛ ولی بنا بر قول کسانی که قصد شخص معین را شرط نمی‌دانند (مراغی، ۱۴۲۵ق، ج: ۱، ص ۵۶۶) این قاعده - در هر دو صورت - دلیل بر حرمت تغریر جاهل است.

در هر حال، این قاعده به اجمال، دلیل بر حرمت تغریر جاهل است؛ ولی تفاوت‌هایی نیز با قاعده حرمت تغریر جاهل دارد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. در قاعده حرمت تغریر جاهل، جهل طرف مقابل شرط است؛ ولی در قاعده حرمت اعانه بر گناه، جهل مباشر شرط نیست و چه بسا علم به حرمت و گناه دارد.
۲. در قاعده حرمت اعانه بر گناه، بر اساس قول برخی از فقها (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج: ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۶) علم و قصد شخص معین به ارتکاب گناه از سوی مباشر شرط است؛ در حالی که در قاعده حرمت تغریر جاهل، لزومی بر آن نیست.
۳. در قاعده حرمت اعانه بر گناه، گاهی کتمان حقیقت یا اظهار خلاف آن وجود ندارد و تنها اعانه و کمک عملی یا گفتاری صورت می‌گیرد، اما در قاعده حرمت تغریر جاهل، باید کتمان حقیقت یا اظهار خلاف آن وجود داشته باشد.





## ۱۱. حکم عقل به قبح تغریر جاهل

هر عقل سلیمی به صورت اجمالی، حکم قطعی به قبح و مذمت تغریر جاهل - اعم از کتمان حقیقت و اظهار خلاف آن - می‌کند و این حکم قطعی عقل - بر اساس قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع (هاشمی، ۱۳۹۵: ص ۴۱۸؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۲۶۸) - به صورت اجمالی - بر حرمت آن دلالت دارد. بلکه شرایط و ضوابط آن را باید از ادله دیگر (آیات و روایات) استنباط کرد و از قلمرو حکم عقل خارج است. بنا بر این، حکم عقل به قبح تغریر جاهل می‌تواند از ادله حرمت آن باشد.

### الف) تغریر جاهل در احکام

جهل به احکام یا موضوعات تعلق می‌گیرد. قدر متیقن از ادله و قاعده حرمت تغریر جاهل، جهل به احکام - اعم از تکلیفی و وضعی - است و ادله فراوانی از جمله احادیث نهی از افتاء بدون علم و احادیث ناظر به لعنت فتوادهنده بدون علم، اخبار برگشت گناه عامل به مفاد فتوای بدون علم، به فتوادهنده، احادیث ناظر به گمراه کردن مردم با فتوای بدون علم، قاعده وجوب ارشاد جاهل، قاعده تسبیب به حرام، قاعده حرمت اعانه بر گناه و ... - به صراحت یا اطلاق، بر این نکته دلالت دارند.

تغریر جاهل در احکام به دو صورت: (۱) کتمان حکم واقعی از جاهل به حکم (۲) اعلام خلاف حکم واقعی برای جاهل به حکم، تحقق می‌پذیرد که در هر دو صورت حرام خواهد بود.

احادیث رفع جهل (اشعری، ۱۴۰۸ق: ص ۷۴؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ص ۴۶۳؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۳ق: ص ۳۵۳ و ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۳۶) نمی‌توانند مانع از حرمت تغریر جاهل شوند؛ زیرا این احادیث عقوبت را از جاهل قاصر رفع می‌کنند؛ ولی درباره جاهل مقصّر و همچنین کسی که سبب جهل او می‌شود، ساکت و صامت‌اند و شامل آن دو نمی‌شوند (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۷).

### ب) تغریر جاهل در موضوعات

هر چند در شمول حرمت تغریر جاهل نسبت به احکام شکی نیست؛ ولی در شمول

این قاعده نسبت به موضوعات دارای حکم، اختلاف‌هایی به چشم می‌خورد. آنچه از ظواهر ادله این قاعده برداشت می‌شود، این است که باید موضوعات را به دو گروه تقسیم کرد:

۱. موضوعات مهم مانند جان، مال، آبرو، ازدواج، نسل، نسب، خوردنی، نوشیدنی، کیان دین، کیان مذهب و ... که جهل در آنها مستلزم ضرر قابل توجه بوده و تمرکز اصلی شرع در آنها بر واقع بوده و تغیر جاهل در آنها حرام است. عقل سلیم در این گونه موارد، حکم قطعی به دفع ضرر می‌کند و شرع نیز - بر اساس قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع - حکم به دفع آن می‌کند (سبحانی، ۱۴۲۷ق: ص ۱۷۳).

اگر کسی به جهت اشتباه در تطبیق، فردی را مهدورالدم بیانگارد، انسان آگاه باید او را مطلع سازد. همچنین اگر کسی از سر خطا و اشتباه، بردن آبروی کسی را مباح دانست، شخص آگاه باید او را از این اشتباه آگاه سازد. همین‌طور اگر برادر و خواهر رضاعی - بی‌خبر از این که خواهر و برادر رضاعی‌اند - قصد ازدواج داشته باشند، شخص آگاه باید آنان را از رضاعی بودن و حرمت این ازدواج، مطلع سازد. همچنین اگر به اشتباه، انتساب فامیلی کسی به شخص دیگری انجام گیرد، بر شخص سوم آگاه لازم است که متذکر شود تا به نسبت فامیلی اصلی خودش برگردد.

۲. موضوعات نه چندان مهم که جهل در آنها مستلزم ضرر قابل توجه نخواهد بود و تمرکز اصلی شرع در آنها بر ظاهر بوده و اعلام حقیقت در آنها به جاهل، موجب و مستلزم عسر و حرج خواهد شد و تغیر جاهل در آنها حرام نیست. برای مثال، اگر شخصی قبله را اشتباه تشخیص داده و نماز را به جهت اشتباهی بخواند، بر شخص آگاه واجب نیست که او را مطلع سازد.

اگر کسی در لباس نمازگزار خونی دید، لازم نیست که او را از این مسئله آگاه سازد. محمد بن مسلم این مسئله را از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام سؤال کرد و ایشان فرمودند: لازم نیست به نمازگزار تذکر داده شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۰۶؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲: ص ۳۶۱).





اگر کسی لباسی به شخصی عاریه داد که مشکلی - مانند نجاست - داشته و نماز خواندن در آن صحیح نیست، لازم نیست که این نکته را به عاریه گیرنده لباس اطلاع دهد، از این رو عبدالله بن بکیر همین مسئله را از امام صادق علیه السلام سؤال کرد و امام فرمود: لازم نیست به گیرنده لباس تذکر دهد (حمیری، ۱۴۱۳ق: ص ۱۶۹).

اگر شخصی در حال انجام غسل باشد و دیگری ببیند که او به جایی از بدن آب نرسانده، بر او لازم نیست که غسل کننده را آگاه سازد و بر همین اساس، عبدالله بن سنان و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که پدرش امام باقر علیه السلام در حال غسل جنابت بود که شخصی به او گفت: جایی از پشت خودت را باقی گذاشتی و آب به آن جا نرسیده و امام باقر علیه السلام به آن شخص فرمودند: اگر سکوت می کردی، مشکلی و حرجی بر تو نبود، سپس آن قسمت را با دست مبارکش مسح کردند تا آب به آن جا برسد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ص ۴۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱: ص ۳۶۵).

اگر امام جماعت بدون طهارت نماز خوانده باشد، بر او لازم نیست که مأمومین را آگاه سازد و تنها خودش باید نماز را دوباره بخواند، به همین جهت زراره از امام باقر علیه السلام درباره حکم نماز گروهی که امام جماعت آنها بدون طهارت نماز خوانده بود، این سؤال را پرسید که آیا نماز آنان صحیح است یا این که باید دوباره بخوانند؟ و امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمودند: واجب نیست که دوباره بخوانند و نماز آنان صحیح است و تنها بر امام جماعت واجب است که دوباره نمازش را بخواند و بر او واجب نیست که آنان را از این مسئله آگاه سازد و از او برداشته شده است (شیخ طوسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ص ۴۳۲-۴۳۳ و ۱۳۶۵، ج ۳: ص ۳۹). حلبی نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر کسی در حال جنابت یا بدون وضو امام جماعت افرادی شود، تنها بر او واجب است که نمازش را دوباره بخواند و بر او واجب نیست که آنان را از این مطلب آگاه سازد و گرنه هلاک خواهد شد. حلبی به امام صادق علیه السلام گفت: آن شخص با کسی که به خراسان رفته و کسی که نمی شناسد چه بکند؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: این - یعنی اعلام و اخبار - از او برداشته شده است (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ص ۴۰۳-۴۰۴).

البته، عبدالرحمن بن عزمی در روایتی از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امام علی علیه السلام با مردم نماز ظهر را بدون طهارت خواند و سپس شخصی از طرف او ندا داد که امیرمؤمنان علیه السلام نماز بدون طهارت خوانده است، پس دوباره بخوانید و شاهد به غائب برساند (شیخ طوسی، ۱۳۶۳، ج: ۱، ص: ۴۳۳ و ۱۳۶۵، ج: ۳، ص: ۴۰)، ولی این حدیث شاذ و مخالف اخبار دیگر است و نمی‌توان به آن عمل کرد. برخی نیز گفته‌اند که امکان ندارد امام معصوم علیه السلام حتی از سر سهو و نسیان، بدون طهارت نماز بخواند (همان). براساس این دلایل و ادله دیگر، فقهای شیعه به این حدیث عمل نکردند و از همین رو، باید علم آن را به اهلش واگذار کرد.

### ج) تغیر جاهل کافر

بیشتر فقهای متقدم و متأخر شیعه بر این باوراند که اسلام شرط در تکلیف نیست و کافران نیز مکلف به فروع هستند و حتی برخی آن را از ضروریات مذهب امامیه شمرده‌اند (مراغی، ۱۴۲۵ق، ج: ۲، ص: ۷۱۴) و برخی به اجماع استدلال کرده‌اند (نراقی، ۱۴۲۷ق، ص: ۲۸۰). البته، برخی از محدثان متأخر مانند ملامحسن فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج: ۲، ص: ۸۲)، محمد امین استرآبادی (استرآبادی، ۱۴۲۴ق، ص: ۴۶۹) و یوسف بحرانی (بحرانی، ۱۳۶۳، ج: ۳، ص: ۳۹) و همچنین برخی از اصولیین متأخر مانند سیدابوالقاسم خوئی (خوئی، ۱۳۶۵ق، ج: ۱۳، ص: ۱۱۹) به اشتراط اسلام در تکلیف قائل هستند.

بنابر قول به اشتراک کافران و مسلمانان (عدم اشتراط اسلام) در تکلیف به فروع، قاعده تغیر جاهل شامل کافران هم می‌شود؛ ولی بنا بر قول به عدم اشتراک (اشتراط اسلام) جای این سؤال و بحث است که آیا شامل کافران می‌شود یا خیر؟ از برخی احادیث استفاده می‌شود که این قاعده شامل کافران نیز می‌شود؛ زیرا از حدیث زکریا بن آدم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج: ۶، ص: ۴۲۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج: ۱، ص: ۲۷۹ و ج: ۹، ص: ۱۱۹) برداشت می‌شود که اعلام نجاست به کافر نیز واجب است تا تغیر و اغراء تحقق نپذیرد و البته، از آنجا که کفار به نجاست اعتقادی ندارند، می‌توان خمیر آمیخته به نجس را پس از اعلام، به آنان فروخت.





اطلاق برخی از ادله قاعده حرمت تغیر جاهل - مانند آیاتی که افزون بر نکوهش اضلال، به گمراه کنندگان از مسیر حقیقت، وعده عذاب داده‌اند، ادله حرمت ارتکاب محرمات، ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر، قاعده وجوب ارشاد جاهل، قاعده حرمت تسبیب به حرام، قاعده حرمت کتمان حقیقت، قاعده حرمت اعانه بر گناه و حکم عقل به قبح تغیر جاهل - مستدعی و مقتضی شمول حرمت تغیر جاهل نسبت به کافران است.

#### د) نسبت قاعده حرمت تغیر جاهل با قاعده تقیه

قاعده تقیه از قواعد مشهور در نزد شیعه است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ص ۴۹). قاعده اولی این است که تغیر جاهل به احکام واقعی، حرام است (خوئی، ۱۳۷۷ق، ج ۱: ص ۱۹۳)، ولی در برخی موارد، مصلحت برتری وجود دارد که باید از بیان احکام واقعی اِبا و پرهیز کرد که حالت و وضعیت تقیه از این دست است (فرحی، ۱۴۳۱ق: ص ۳۲۸).

تقیه به معنای کتمان حقیقت یا اظهار خلاف حقیقت در برابر مخالفان به قصد حفظ دین، مذهب، جان، مال و آبرو است (مشکینی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۹؛ مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۱۰۲). تقیه، در صورت وجود شرایط و ضوابط، از موارد اضطرار و حالات ثانویه به شمار رفته و همواره از امور مسلم و قطعی در نگاه شیعه بوده است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ص ۵۰) و ادله فراوانی از جمله آیات (سوره بقره، آیه ۱۹۵؛ سوره آل عمران، آیه ۲۸؛ سوره نحل، آیه ۱۰۶)، روایات (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶؛ صص ۲۰۳ و ۲۲۴)، تسالم فقها، عقل (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ص ۱۰۳-۱۰۴) و... بر آن دلالت دارند.

حفظ دین، مذهب و همچنین حفظ جان و ناموس مسلمانان و جوامع اسلامی از دانستن یک حکم شرعی یا موضوع دارای حکم شرعی، بالاتر و برتر است و از همین رو، در صورت لزوم، باید تقیه کرد و از عمل به قاعده حرمت تغیر جاهل چشم‌پوشی کرد؛ زیرا ادله وجوب تقیه بر ادله حرمت تغیر جاهل - مثل همه ادله عناوین ثانویه نسبت به ادله عناوین اولیه - حکومت دارند.

## نتیجه گیری

قاعده تغیر و اغرای جاهل از قواعد مهم فقهی است که در بسیاری از ابواب فقه و حتی در مسائل مستحدثه، بدان اتکا و استناد می شود و بر ادله فراوانی از جمله: آیات (مانند سوره انعام، آیه ۱۱۹ و ۱۴۴؛ سوره نحل، آیه ۲۵؛ سوره لقمان، آیه ۶)، روایات، عقل، اطلاق بعضی ادله (مانند ادله حرمت ارتکاب محرمات و ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر) و قواعد فقهی (مانند حرمت تسبیب به حرام، وجوب اعلام جاهل در اعطاء، وجوب ارشاد جاهل، نفی غرر، حرمت کتمان حقیقت و حرمت اعانه بر گناه)، استوار است. هر چند تا کنون و به صورت مستقل و متمرکز، در هیچ اثر علمی ای به تبیین گسترده این قاعده پرداخته نشده، ولی این قاعده در مسائل گوناگون مورد توجه فقها بوده و از قواعد فقهی ای به شمار می رود که در موارد گوناگون بدان استناد می شود. این قاعده فقهی شامل جهل به احکام شرعی و جهل به موضوعات مهم دارای احکام شرعی بوده و در مورد جاهل کافر نیز ساری و جاری است. در مواردی مانند تقیه که مصلحت برتری در میان باشد، عمل به قاعده تغیر جاهل از اعتبار می افتد و باید بر اساس مصلحت برتر عمل کرد. وجود موارد استثناء در این قاعده فقهی - همانند همه قواعد فقهی و غیر فقهی - ضروری به صحت و کلیت آن نمی زند و این قاعده از حجیت بالایی برخوردار است.

۱۲۳



فقه



## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۰۳ق)، الخصال، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۰۴ق)، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۵ق)، المقنع، قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام.
۵. احسائی، محمد (۱۴۰۳ق)، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم: بی نا.
۶. استرآبادی، محمدامین (۱۴۲۴ق)، الفوائد المدنیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. اشعری، احمد (۱۴۰۸ق)، النوادر، قم: مدرسه امام مهدی (عج).
۸. انصاری، مرتضی (شیخ انصاری) (۱۴۲۰ق)، کتاب المکاسب، ج ۲، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۹. بجنوردی، سید محمد حسین (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیة، قم: نشر الهادی علیه السلام.
۱۰. بحرانی، یوسف (۱۳۶۳)، الحدائق الناضرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. برقی، احمد (۱۳۷۱ق)، المحاسن، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۱۲. تمیمی، نعمان (۱۳۸۳ق)، دعائم الاسلام، قاهره: دارالمعارف.
۱۳. جوهری، اسماعیل (۱۴۲۹ق)، معجم الصحاح، ج ۳، بیروت: دارالمعرفة.
۱۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی) (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۱۵. حمیری، عبدالله (۱۴۱۳ق)، قرب الإسناد، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۱۶. حناط، عاصم (۱۴۰۵ق)، أصل عاصم، ضمن «الأصول الستة عشر»، ج ۲، قم: دارالشبستری.
۱۷. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۵ق)، المستند فی شرح العروة الوثقی، قم: مدرسه دارالعلم.
۱۸. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۳۷۷ق)، مصباح الفقاهة، قم: مکتبه داوری.
۱۹. رازی، احمد (۱۳۸۷)، ترتیب مقایس اللغة، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۰. راغب، حسین (۱۴۲۷ق)، مفردات ألفاظ القرآن، ج ۲، قم: طلیعه نور.
۲۱. زامل، عبدالمحسن (۱۴۲۲ق)، شرح القواعد السعدیة، ریاض: داراطلس الخضراء.



۲۲. سبحانی، جعفر (۱۴۲۷ق)، مصادر الفقه الإسلامی و منابعه، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۳. سدلان، صالح (۱۴۱۷ق)، القواعد الفقهية الكبرى، رياض: داربلنسية.
۲۴. شعیری، محمد (بی تا)، جامع الأخبار، نجف: مطبعة حیدریه.
۲۵. طباطبایی، سیدعلی (۱۴۱۸ق)، رياض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۶. طبرسی، فضل (۱۳۷۲)، مجمع البیان، چ ۳، تهران: ناصر خسرو.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۳۶۳)، الاستبصار، چ ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۳۶۵)، تهذیب الأحکام، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۱۹۹۱م)، التبیان، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۰. عاملی، زین الدین (۱۴۰۹ق)، منية المرید، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۱. علامه مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۲. فرحی، سیدعلی (۱۴۳۱ق)، تحقیق فی القواعد الفقهیه، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۳. فیض کاشانی، محمدمحسن (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۳۴. فیومی، احمد (۱۴۲۵ق)، المصباح، چ ۳، قم: دارالهجره.
۳۵. کراجکی، محمد (۱۴۱۰ق)، کنز الفوائد، قم: دارالذخائر.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۷. متقی نژاد، مرتضی (۱۳۹۷)، «قاعده قبح اغراء به جهل و کاربست آن در علم کلام»، مجله پژوهش های اعتقادی کلامی، ۸ (۳۰)، ص ۱۳۵-۱۵۲.
۳۸. مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۲۵ق)، العناوین، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۹. مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۹۱)، دائرة المعارف قرآن کریم، قم: بوستان کتاب.
۴۰. مشکینی، علی (۱۳۸۴)، مصطلحات الفقه، چ ۴، قم: دفتر نشر الهادی علیه السلام.
۴۱. مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۱۷ق)، القواعد، چ ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۲. مظفر، محمدرضا (۱۴۱۵ق)، اصول الفقه، چ ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۳. معزّی، اسماعیل (۱۴۱۹ق)، جامع أحادیث الشیعه، چ ۲، قم: مؤلف.
۴۴. مقدّس، احمد (۱۴۲۱ق)، زیده البیان، چ ۲، قم: انتشارات مؤمنین.
۴۵. مکارم، ناصر (۱۴۱۱ق)، القواعد الفقهیه، قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.



۴۶. موسوی خمینی، سیدروح الله (امام خمینی) (بی تا)، تحریر الوسیله، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۴۷. نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر) (۱۳۶۲)، جواهر الکلام، چ ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۴۸. نراقی، احمد (۱۴۲۷ق)، عوائد الأيام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۴۹. هاشمی، سید محمود و همکاران (۱۳۹۵)، فرهنگ فقه، ج ۶، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه.

۵۰. هاشمی، علی (۱۴۰۶ق)، صحیفة الإمام الرضا علیه السلام، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام.

